

## بازنمود هژمونی و اندیشه‌های ضد هژمونیک در داستان «خلیل کافر»

(بر مبنای نظریه آنتونیو گرامشی)

امید جهان‌بخت لیلی<sup>۱\*</sup>، سمیه پرماس<sup>۲</sup>

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه گیلان

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۰۳

### چکیده

آنتونیو گرامشی (۱۹۳۷)، از تئورسین‌های ضد سرمایه‌داری و مفهوم‌پرداز نظریه «هژمونی» است؛ طرحی که بر سلطه فرهنگی و ایدئولوژیک تکیه داشته و بر قدرت اندیشه و اراده آدمی در دگرگونی سلطه اجتماعی پای می‌فشارد و استراتژی خود را بر نفی تضاد طبقاتی و ایجاد تغییر در نظام استیلا به سوی رضایت عمومی مبتنی می‌داند. هدف مقاله حاضر، تحلیل جامعه‌شناختی داستان «خلیل کافر» اثر جبران خلیل جبران به شیوه تحلیل محتوایی و بر مبنای نظریه هژمونی گرامشی است. انگیزه انجام پژوهش نیز تشابه دیدگاه‌های جامعه‌شناختی جبران با نظریه مزبور است. وی در این اثر، فاصله طبقاتی و استبداد حاکم بر جامعه ارباب - رعیتی را به شیوه‌ای نقادانه ترسیم نموده و سیمای جامعه آکنده از فشار طبقه فرادست نسبت به قشر فرودست را با آفرینش اثری گویا به نمایش می‌گذارد. در واقع جهان‌بینی پنهان داستان با نقش‌آفرینی شخصیت انقلابی خلیل، در جهت نقد تضاد طبقاتی و ستایش برابری میان لایه‌های انسانی است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد جبران، ضمن توجه به کارکردهای پشتوانه اقتصادی، بر نقش اثرگذار هژمونی فرهنگی در تعیین ساختارهای اجتماعی و اقتصادی تأکید دارد و در پرتو آگاهی و ایدئولوژی‌های روشنگرانه، به پیروزی اراده قشر فرودست بر نیروهای سلطه و قدرت‌های سیاسی و اقتصادی معتقد است.

**کلیدواژه‌ها:** آنتونیو گرامشی؛ نظریه هژمونی؛ جبران خلیل جبران؛ خلیل کافر.

## ۱. مقدمه

در طول تاریخ، حاکمان و کشیش‌ها برای پیشبرد اهداف خویش از طریق زبان و فرهنگ‌سازی به ذهن توده‌ها رسوخ کرده و ایدئولوژی‌های موردنظر خود را در جامعه عادی‌سازی نموده‌اند. این مسئله از نگاه تیزبین پیشگامان نهضت ادبی به دور نمانده و آنان «کوشیده‌اند با طرح موضوعاتی چون اصلاح جامعه از طریق اصلاح فرهنگ، جنبه جامعه‌شناختی مضمون آثار خود را در نظر داشته و آن‌ها را در مسیر پدیده‌ها و جریان‌های اجتماعی به حرکت درآورند و از این رهگذر در راستای ایفای رسالت ادبیات معاصر عربی گام بردارند» (ر. ک: المعوش، ۱۴۳۲: ۳۴۷). به عقیده تامس وارتن (۱۹۱۰)، نخستین مورخ شعر انگلیسی، «حُسن ادبیات در این است که ویژگی‌های هر عصر را به‌دقت ثبت می‌کند و نمودار بلیغ‌ترین و گویاترین راه‌ورسم‌هاست» (ولک، ۱۳۸۲: ۱۱۰). با توجه به این ظرفیت ادبیات، برخی از فرهیختگان ادبی؛ از جمله جبران خلیل جبران برای برخورداری از رویکرد واقع‌گرایی انتقادی، نه تنها سعی کرده‌اند پدیده‌های اجتماعی را در آثارشان به‌روشنی بازتاب دهند، بلکه توانسته‌اند با نقد آن‌ها و ارائه الگویی جدید، باب درکی عمیق از حقیقت مشکلات مردم را فراروی مخاطب بگشایند؛ حقیقتی که نظام حاکم بر جامعه، پنهان نگاه‌داشتن آن را ترجیح می‌داد. پژوهش حاضر می‌کوشد به روش تحلیلی و با تکیه بر نظریه هژمونی آنتونیو گرامشی به بررسی جامعه‌شناختی داستان «خلیل کافر» اثر جبران خلیل جبران (۱۸۸۳م) بپردازد. دلیل انتخاب این موضوع، همگونی دیدگاه نویسنده داستان با نظریه هژمونی گرامشی و اندیشه‌های انقلابی و ضدسرمایه‌داری اوست. بدین منظور با توجه به جامعه‌شناسی ادبیات «که کارکرد اجتماعی ادبیات و رابطه میان جامعه و ادبیات و قوانین حاکم بر آن‌ها را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که ادبیات نیز نهادی اجتماعی است و ریشه در زندگی اجتماعی انسان دارد» (ستوده، ۱۳۷۸: ۵۶)، به واکاوی این داستان بر مبنای اندیشه‌های گرامشی پرداخته می‌شود.

## ۱-۱. پرسش‌های پژوهش

هدف مقاله حاضر، واکاوی این مسئله محوری است که با توجه به نظریه «هژمونی» گرامشی، اندیشه‌های ضد هژمونیک جبران خلیل جبران که بازتابی از دغدغه‌های فکری او در قبال جامعه بوده، در این اثر چگونه تبلور یافته‌است؟ این پرسش بر این فرضیه استوار است که جبران، تصویری

همه‌جانبه از جامعه را بازسازی می‌کند و با آفرینش شخصیت‌هایی که به لایه‌های درونی ارزش‌های اجتماعی راه می‌یابند، در مقابل جریان‌های تبعیض‌آمیز به مقابله برمی‌خیزد و با تمرکز بر شخصیت اصلی داستان در پی آن است که نشان دهد چگونه می‌توان با روشنگری و به‌کارگیری ایدئولوژی ضد سلطه، ضمن شکل‌دهی به اذهان قشر فرودست، آنان را از یوغ عملکردهای هژمونیک طبقه مسلط رهایی بخشید.

## ۲-۱. پیشینه پژوهش

پیرامون جبران و آثارش در حوزه زبان عربی و فارسی، پژوهش‌های بسیاری انجام شده‌است که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد:

مجیدی و رستمی (۱۳۹۱) در مقاله «بررسی تطبیقی اندیشه‌های جبران خلیل جبران و فردریک نیچه»، عناصر مشترک ادبی و فکری جبران و نیچه در زمینه فلسفه را مورد واکاوی قرار داده‌اند. شهابی (۱۳۹۱) در بخشی از پایان‌نامه «شخصیت و شخصیت‌پردازی در آثار داستانی جبران خلیل جبران» با هدف شناساندن زیبایی‌های سبک شخصیت‌پردازی، به مقوله نویسنده‌گی و شیوه‌های شخصیت‌پردازی در اثر «خلیل کافر» پرداخته‌است و به این نتیجه رسیده که غالب شخصیت‌های داستان مزبور، پویا هستند و نویسنده در آن از منظر زاویه دید «دانای کل» و به صورت نمایشنامه‌ای به روایت مستقیم حوادث و شخصیت‌های داستان اقدام نموده‌است. حبیبی (۱۳۹۳) در مقاله «خوانش کمینه‌گرایانه کتاب التائه اثر جبران خلیل جبران به واکاوی مؤلفه‌های داستان مینی‌مالیستی در مجموعه التائه در سه حوزه روایی، لفظی و موضوعی پرداخته‌است. حقدادی و ملک‌پائین (۱۳۹۴) در مقاله «نقد اسطوره‌شناختی حکایت شیطان از جبران خلیل جبران» با استفاده از نقد اسطوره‌شناختی یونگ، بررسی نمادها و کهن‌الگوهای حکایت شیطان را هدف مقاله خویش قرار داده‌اند. پیرامون گرامشی نیز پژوهش‌هایی در قلمرو رشته جامعه‌شناسی انجام شده‌است؛ لیکن تاکنون پژوهشی درباره آثار جبران؛ از جمله داستان «خلیل کافر» بر مبنای نظریه هژمونی گرامشی به رشته تحریر درنیامده‌است؛ از این رو نوشتار حاضر می‌تواند آغازی برای تحقیقات آتی بر مبنای نظریات جامعه‌شناختی گرامشی در عرصه ادبیات محسوب شود.

## ۳-۱. معرفی آنتونیو گرامشی و نظریه «هژمونی»

آنتونیو گرامشی<sup>۱</sup> (۱۸۹۱-۱۹۳۷م)؛ فیلسوف مارکسیست و نظریه‌پرداز فرهنگی در خانواده‌ای از طبقه متوسط جامعه در جنوب ایتالیا به دنیا آمد (گرامشی، ۱۳۶۲: ۵). در بیست‌سالگی، تجربه اشتغال به کار خبرنگاری در رشد سیاسی او نقشی اساسی داشت؛ به طوری که سال‌های ۱۹۱۴ به بعد، نقطه عطفی در تحول فکری و فلسفی او به شمار می‌رفت؛ مرحله تحول انسان با فکر به انسان با عمل (گرامشی، ۱۳۷۸: ۵). هدف اساسی گرامشی به وجود آوردن جهان‌بینی نوین برای طبقه زحمت‌کش بود که بیش از هر چیز لازم می‌آمد به اذهان کسانی که بر آن‌ها حکمرانی می‌شود، نفوذ کند و عقیده لیبرالیستی را محدود سازد (همان: ۱۱).

هژمونی<sup>۲</sup>، نظریه‌ای است که چگونگی بروز سلطه یک طبقه بر طبقه دیگر را به وسیله آمیزه‌ای از ابزارهای سیاسی و ایدئولوژیکی تبیین می‌نماید (آبرکرامی، ۱۳۶۷: ۱۷۶). گرامشی معتقد بود اگر طبقه فرادست بر طبقه فرودست حکم می‌راند و نهایت ستم را بر آن روا می‌دارد، صرفاً به دلیل برخورداری از قدرت اقتصادی نیست؛ بلکه طبقه مسلط «با تلفیق مناسب و بجای فرهنگ و قدرت» (گرامشی، ۱۳۶۲: ۱۶) نخست بر عقیده و اندیشه قشر فرودست تأثیر می‌نهد، سپس آن را چون مومی در جهت مطامع خویش به حرکت درمی‌آورد؛ بنابراین «هژمونی، عبارت است از تعادلی بین رهبری و ارشاد بر اساس رضایت، تسلط و سیطره بر اساس اجبار. وقتی تعادلی این‌چنین در کار باشد، یک بلوک تاریخی شکل می‌گیرد و آن موقعی است که طبقه‌ای هم از طریق ارشاد و هم از طریق اجبار، هژمونی خود را بر جامعه اعمال کند» (همان: ۱۵). گرامشی در تبیین علل بقا و تداوم نظام سرمایه‌داری بر آن بود تا با تأکید بر نقش روبناها به‌ویژه ایدئولوژی و فرهنگ، از «ماتریالیسم مکانیکی (محوریت عنصر اقتصاد) فاصله گرفته و سهم فرهنگ و سیاست را در سلطه نشان دهد» (آزادارمکی، ۱۳۹۳: ۲۳۸) و بیان دارد که استمرار برتری سرمایه‌داری در حوزه‌های مختلف اجتماعی در گرو دستیابی‌اش به ابزارهای تولید و توان اقتصادی نیست؛ بلکه «نتیجه هژمونی ایدئولوژیک است که در آن طبقه حاکم، جامعه را به شیوه‌ای اخلاقی و فکری هدایت و کنترل می‌کند» (ابوالقاسمی، ۱۳۸۵: ۱۰۸). «سلطه» و «رهنموددهندگی فکری و اخلاقی» دو شکل از برتری گروه اجتماعی است

1. Antonio Gramsci  
2. Hegemonia

که گرامشی در پی تبیین نوع دوم آن برمی‌آید و معتقد است هنگامی که یک طبقه با استفاده از زور طبقات دیگر را تحت انقیاد درآورد، حالت «سلطه» برقرار است؛ اما هنگامی که طبقه حاکم برتری خود را به صورت رهنموددهندگی فکری و اخلاقی اعمال کند، حالت هژمونی برقرار می‌شود (طلایی، ۱۳۹۳: ۲۴۵). بدین ترتیب هژمونی، کنترل از طریق اجماع فرهنگی است و از چنین دیدگاهی، فرهنگ در هر عصری نهایتاً چیزی جز پذیرش رضایت‌آمیز ارزش‌های طبقه بالادست به وسیله عامه مردم نیست (بشیری، ۱۳۷۹: ۳۰)؛ به بیان دیگر هژمونی در واقع سازمان‌دهی اقناع و رابطه‌ای است که نه بر اساس زور، که اقناع به وسیله رهبری سیاسی و ایدئولوژیک کار می‌کند (راجر، ۱۳۹۴: ۲۹).

#### ۴-۱. معرفی داستان «خلیل کافر»

داستان مزبور به دو قشر فرادست و فرودست جامعه وقت لبنان نظر دارد. خلیل به عنوان شخصیت اصلی داستان که «در حقیقت، خود جبران است که در پی اصلاح سنت‌های غلط درون کلیسا برمی‌آید» (سیدی، ۱۳۸۴: ۱۳۹)، به دلیل فوت زود هنگام والدینش از کودکی در کلیسا پرورش یافته‌است. او پس از رسیدن به بلوغ فکری و آگاهی از فاصله عمیق طبقاتی در جامعه و نیز درک رویه عوام‌فریب کلیسایان، حاضر نمی‌شود که بیداد موجود در آن را تاب آورد؛ بنابراین بر سرمداران جامعه می‌شورد و با اتکا بر آموزه‌های انجیل از زندگی سراسر دروغ و ریای کشیشان پرده برداشته، آنان را تبهکار و سارق اموال مردم می‌خواند. در پی این افشاگری، شبانه از کلیسا طرد می‌شود و «کافر» لقب می‌گیرد. وی درحالی که در سوز سرما با مرگ دست‌وپنجه نرم می‌کند، به طور اتفاقی به وسیله بیوه‌زنی به نام راحیل و دخترش که از قشر کارگر هستند، از مرگ نجات می‌یابد. خلیل که با عزمی استوار از جان مایه گذاشته تا مردم را از واقعیت پیرامون و اجحافی که در حقشان می‌شود، آگاه کند، پس از در میان گذاشتن ایده‌های عدالت‌خواهانه‌اش با راحیل و مریم، در کمال شگفتی درمی‌یابد که آن‌ها کاملاً با او هم‌عقیده‌اند؛ اما افسوس که استبداد حاکم بر جامعه، اجازه دادخواهی به آنان نمی‌دهد. در ادامه، شیخ‌عباس به عنوان حاکم سیاسی به محض باخبر شدن از اعتراض خلیل، احساس خطر کرده و با تهدید، او را از آشکار کردن حقیقت بر حذر می‌دارد؛ لیکن خلیل آنگاه که انبوه مردم گرد هم آمده تا مجازاتش را به نظاره نشینند، با ایراد سخنان روشنگرانه در تبیین حقوق اولیه مردم، همگان را با خود هم‌نوا می‌سازد.

## ۲. تبیین عناصر هژمونی و رویکردهای رهبران هژمونیک در داستان «خلیل کافر»

گرامشی، هژمونی را به دو قسمت «هژمونی سیاسی» و «هژمونی مدنی» تقسیم کرده است (طلایی، ۱۳۹۳: ۲۴۶). به عقیده وی هر م تشکیل دهنده هژمونی دارای سه محور است: الف) جامعه سیاسی<sup>۱</sup> که شامل نهادهایی همچون دستگاه اجرایی، قوه قانون گذاری، قوه قضائیه و پلیس است که از آن‌ها به عنوان نهادهای هژمونی سیاسی یاد می‌شود؛ ب) جامعه مدنی<sup>۲</sup> به عنوان حوزه سلطه فکری که دربرگیرنده سازمان‌ها و ابزارهایی همچون دستگاه آموزشی، کلیسا و متولیان دینی است که هژمونی مدنی از طریق آن‌ها در همه حوزه‌های فرهنگ و اندیشه پراکنده می‌شود؛ پ) توده‌های مردم که شامل طبقه کارگر و قشرهای پایین جامعه است (ر. ک. وینست، ۱۳۸۳: ۲۴۸؛ گرامشی، ۱۳۵۶: ۶۲).

### ۲-۱. شیخ عباس؛ سردمدار جهان‌شمولی هژمونی سیاسی

همان‌گونه که اشاره شد، هژمونی سیاسی، مربوط به جامعه سیاسی؛ «همان عناصر الزام‌آور نهفته در کلیت اجتماعی» (میلنر، ۱۳۸۵: ۱۰۲) است. تمرکز اندیشه گرامشی در این حوزه بر آن است که چگونگی کسب رضایت طبقات تحت سلطه، به وسیله حاکم سیاسی را تبیین نماید. او معتقد است که دولت به دو شیوه می‌تواند بر گروه‌های دیگر هژمونی داشته باشد:

الف) آمیزه‌ای از زور و رضایت که در این حالت، «رضایت را باید نه در حکم توافق خودجوش مورد نظر جامعه‌شناسان که انسجام جامعه را حفظ می‌کند؛ بلکه در حکم چیزی درک کرد که به مدد نهادهای خاص سازمان‌دهی می‌شود و همیشه ضرورتاً مستظهر به پشتیبانی کاربرد بالقوه زور است» (بوراوی، ۱۳۹۴: ۶۰)؛

ب) هژمونی ایدئولوژیک که از رهگذر جامعه مدنی تأمین می‌گردد. در مورد شیوه اول باید گفت که مراد از آمیزه زور، صورت پنهان خشونت است که با توجه به گسترش دامنه رضایت در میان توده‌ها کمتر قابل رؤیت خواهد بود؛ اما همواره در عرصه اجتماعی احساس می‌شود. به اعتقاد گرامشی «طبقه حاکم از طریق فرهنگ، موفق می‌شوند طبقات دیگر به انقیاد درآورند؛ بدین ترتیب که ارزش‌هایی را مبتنی بر منافع خود در هر آنچه به‌مثابه فرهنگی مشترک محسوب می‌شود،

1. Societa Poltica  
2. Societa Civile

جاسازی می‌کند و طبقات دیگر با پذیرش آن فرهنگ به اصطلاح مشترک در سرکوب خودشان با طبقه حاکم همدست می‌شوند و گونه‌ای سلطه خاموش حاصل می‌شود» (برتیز، ۱۳۸۲: ۲۶۰). در داستان «خلیل کافر»، نگرش غالب در میان مردم تنگدست بر آن است که باید در طول شبانه‌روز در زمین‌های کشاورزی کار کنند و درآمد حاصل از آن را به شیخ‌عباس تقدیم نمایند و او بنا به صلاح‌دید و از روی لطف خویش، مقداری جو یا گندم به آن‌ها ببخشد. آن مردم بینوا به این باور داشت رسیده‌اند که محصولی را که با زحمت حاصل می‌کنند باید با تمنا و خواهش از ارباب خود طلب کنند که بسا خشنودی وی را تأمین کرده باشند. شیخ‌عباس نیز با پذیرش خواسته‌های محدود افراد تحت سلطه می‌کوشد که ماهیت سلطه‌ورزی خود را در نقاب مساعدت، پنهان سازد و این تصور را القا کند که به دنبال رفع بحران و فراهم کردن آسایش برای همه جامعه است:

«لم يكن استسلام أولئك المساكين إلى الشيخ عباس وخوفهم قساوته صادقين عن ضعفهم وقوته فقط؛ بل كانا ناتجين عن فقرهم واحتياجهم إليه. فكانوا يفلحون الأرض ويترعونها ويخضدونها ولا يخلصون لقاء أتعابهم إلا على جزء من العلة لا يكاد يُقيدهم من أظفار الجوع. قد كان أكثرهم يحتاج إلى الثبتر قبل انقضاء أيام الشتاء، فيذهب إليه الواحد بعد الآخر ويتضرع أمامه باكيًا لكي يُفرضه دينارًا أو مكيالًا من الحنطة، فكان الشيخ عباس مجيبًا سؤلكم»<sup>۱</sup> (جبران، ۱۹۹۴: ۱۶۶).

عبارت فوق‌گویی آن است که شیخ‌عباس با اعمال خشونت استعمارآمیز در صدد است که طبقه کارگر را به پذیرش داوطلبانه ارزش‌های سیاسی و اجتماعی خود وادار کند و با ارائه برخی امتیازات اقتصادی که در ظاهر، پاسخ‌گویی به علایق طبقه تحت سلطه است، به تضمین تداوم هژمونی خود بر توده‌های مردم توفیق یابد؛ به بیان دیگر فرهنگ و مکانیسمی که این هژمونی سلطه‌آمیز بر اساس آن شکل گرفته، در بنیان خود در راستای تأمین اهداف سیاسی شیخ‌عباس و گروه هژمونیک وی تنظیم شده و در عین حال با تسلط داشتن از طریق زور و اجبار صرف تفاوت دارد؛ «نظامی از باورها و ارزش‌ها که مؤید و حامی طبقه حاکم است. این نظام در قالب عرف عام تجلی می‌یابد؛ ولی در عین حال در جهت منافع طبقه حاکم شکل می‌گیرد» (میلنر، ۱۳۸۵: ۱۰۲). ارائه امتیازات مالی به وسیله حاکم سیاسی صرفاً بدین جهت است که «واقعیت هژمونی همواره بر این

اصل مبتنی است که طبقه حاکم باید به منافع گروه‌های تحت هژمونی توجه کند و جهت تداوم هژمونی خود، برخی امتیازات اقتصادی - صنفی ارائه دهد» (گرامشی، ۱۳۷۸: ۶۰).

نکته قابل تأمل این‌که توده عظیم مردم، ضمن پذیرش شرایط مشقت‌بار قالب‌های قراردادی زندگی، همواره در مسیر تأمین رضایت حاکم سیاسی می‌کوشند؛ رویه‌ای که بیانگر شیوه جهانشمول‌سازی سلطه به وسیله اوست که توانسته از رهگذر نوعی از خودگذشتگی اقتصادی و اعمال هژمونی آمیخته با خشونت و رضایت به آن توفیق یابد. «هژمونی، جهان‌شمول نیست و به حکومت همیشگی یک طبقه خاص تفویض نشده‌است؛ لذا باید تأمین شود، بازتولید گردد و حفظ شود» (صالحی، ۱۳۸۶: ۱۱۹).

«وهكذا كان يبقَى هؤلاء العُصاة مثقلين بِدُيون الشَّيخِ عباس مُكبَّلين بِمُحاجَّتِهِم إِلَيهِ خائفينَ غُضَبِهِ طالِبينَ رِضاةً»<sup>۲</sup> (همان: ۱۶۷).

و این امر گویای سرشت دولت هژمونیک وی است که گرامشی پیرامون شکل‌بندی چنین مجموعه‌ای معتقد است که آن «مجموعه کاملی از فعالیت‌های سیاسی و نظری است که طبقه حاکم به مدد آن، نه فقط استیلای خویش را توجیه و حفظ می‌کند، بلکه موفق می‌شود رضایت فعالانه افراد تحت حاکمیت خویش را به دست آورد» (بوروی: ۱۳۹۳: ۶۳). از این رو می‌توان بخشی از نظریه هژمونی را در استراتژی شیخ‌عباس شاهد بود که رضایت در آن به مدد توجه به منافع گروه‌های فرودست حاصل می‌شود و مستظهر به فرهنگ‌سازی و کاربرد بالقوه زور است؛ رویه‌ای که تداعی‌گر نظر گرامشی پیرامون اعتمادسازی طبقه فرادست است: «هدف دولت هژمونیک، ایجاد شرایطی است که برای حداکثر گسترش خود مساعد باشد؛ اما این تعادل و گسترش، به صورت نیروی محرکه تکامل تمام ساختارهای ملی معرفی می‌شود و گروه حاکم به طرز مشخص، خود را با مصالح کلی گروه‌های محکوم، همگام معرفی می‌کند» (ر.ک: اشکروف، ۲۰۱۰: ۱۹۷).

## ۲-۲. خوری الیاس؛ نماینده شکل‌بندی هژمونی مدنی

هژمونی مدنی یا ایدئولوژیک که متعلق به نهادهای جامعه مدنی از جمله کلیسا است، شکلی دیگر از حاکمیت جامعه سیاسی به شمار می‌رود. در این شیوه، دولت می‌کوشد تا به واسطه جامعه مدنی به شیوه‌ای اخلاقی و فکری همراه با رضایت بر طبقات فرودست اعمال هژمونی نماید. در این حالت



نهادهای جامعه مدنی به عناصر تشکیل دهنده دستگاه دولت (= جامعه سیاسی + جامعه مدنی) تبدیل می‌گردند و گاه بدون توجه به منفعت عمومی در راستای تأمین سلطه سیاسی با دولت همراهی می‌کنند که در این حالت طبقات فرودست دچار آسیب می‌شوند؛ زیرا در چنین وضعی «میان جامعه مدنی ناسوتی و دولت/ کلیسا، تضادی به وجود خواهد آمد. البته این تضاد، زمانی رخ می‌نماید که کلیسا به جزئی لاینفک از دولت و جامعه سیاسی تحت انحصار گروه فرادست درآمده باشد و این قشر فرادست، خود بر آن باشد که با جذب حمایت کلیسا، انحصار قدرت خود را قوام و دوام بخشد» (گرامشی، ۱۳۸۴: ۷۳).

با توجه به این دیدگاه می‌توان دریافت که در داستان «خلیل کافر» نقش اصیل کلیسا به عنوان نهاد دینی به درستی ایفا نمی‌شود و سردمداران آن با در پیش گرفتن هدفی ثانوی در صدد شکل‌دهی به اقتناع و اعمال هژمونی فرهنگی بر توده‌های مردم در راستای بازتولید هژمونی حاکم سیاسی هستند و عملکرد تشکیلاتی خوری الیاس در پیشبرد این فرایند چشمگیر است. در تبیین این مسئله می‌توان به وابستگی وی به حاکم سیاسی و ماهیت سلطه‌جوی دولت شیخ‌عباس رجوع کرد که به عنوان سیاست‌مدار جامعه به‌تنهایی قادر به گسترش و تحکیم رویکرد هژمونیک خود در اذهان مردم و اعمال سلطه روزافزون بر آن‌ها نخواهد بود و از این رو می‌کوشد تا در فرایندی تعاملی با متولیان کلیسا و استفاده از نفوذ آنان، نوعی گذار از دیکتاتوری سیاسی به هژمونی مدنی را در پیش گیرد تا بدین وسیله به حاکمیت خود مشروعیت ببخشد و از طریق ترغیب و فرهنگ‌سازی، چالش‌های احتمالی سیاسی را مستحیل نماید. البته فلسفه دگرذیسی رویکرد وی از آن‌روست که گرچه «دولت، ابزار اصلی نیروی جبر است؛ ولی تحصیل رضایت از راه سلطه ایدئولوژیکی و به‌وسیله نهادهای جامعه مدنی؛ از قبیل کلیسا و اتحادیه‌ها تحقق می‌یابد و هرچه قدرت جامعه مدنی بیشتر باشد، احتمال حصول سلطه با وسایل ایدئولوژیکی بیشتر خواهد بود» (آبرکرامبی، ۱۳۶۷: ۱۷۶).

بر این اساس خوری الیاس و دیگران کشیشان به طمع رسیدن به منافع خویش، با تولید فرهنگ - «که یکی از فرایندهای اساسی شکل‌بندی است» (میلنر، ۱۳۸۵: ۵۷) - و ایجاد آگاهی کاذب در اذهان توده‌ها در صدد آرام کردن آن‌ها برمی‌آیند و می‌کوشند تا در فرایندی اقتناعی، آنان را به این باورداشت برسانند که فقرشان پدیده‌ای طبیعی و مشیتی الهی است و به پیروی از حاکم سرزمین، ناگزیرند که حاصل دسترنج خویش را در اختیار شیخ‌عباس قرار دهند؛ رویکردی که منطبق با این

دیدگاه گرامشی است: «طبقه مسلط از خشونت یا اجبار برای حکومت استفاده نمی‌کند؛ بلکه فلسفه‌ای در باب زندگی می‌سازد که برای عموم پذیرفتنی باشد و با آن توده را قانع می‌سازد که تابعیت و فرودستی آن‌ها امری طبیعی، جهان‌شمول و ازلی است» (آزادارمکی، ۱۳۸۵: ۱۳۶):

«مُنْدُ ابْتِدَاءِ الدَّهْرِ إِلَى أَيْمَانِنَا هَذِهِ، وَالْفَيْئَةُ الْمَتَمَسِّكَةُ بِالشَّرْفِ الموروثِ تَتَحَالَفُ وَتَتَّفِقُ مَعَ الكَهَّانِ وَرُؤَسَاءِ الأَدْيَانِ عَلَى الشَّعْبِ. فَالشَّيْخُ عَبَّاسُ الَّذِي كَانَ فِي تِلْكَ القَرِيَةِ وِلِيًّا وَحَاكِمًا، كَانَ مُحِبًّا لِهَيَاةِ الدَّيْرِ، مُحَافِظًا عَلَى تَعَالِيمِهِمْ وَتَقَالِيدِهِمْ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا يُشَارِكُونَهُ بِقَتْلِ المَعْرِفَةِ وَإِخْيَاءِ الطَّاعَةِ فِي نُفُوسِ حَارِثِي حُقُولِهِ وَكُرُومِهِ»<sup>۳</sup> (جبران، ۱۹۹۴: ۱۸۵).

خوری الیاس با اتخاذ رویکردی فرهنگی - اخلاقی و با دستاویز قرار دادن عقایدی در حقیقت بی‌اساس که ادعا می‌کند آن‌ها را از کتاب مقدس انجیل برگرفته است، به فعالیت روانی در میان مردم پرداخته و با شکل‌دهی و هدایت اذهان عمومی به سوی فرمان‌بری مطلق از شیخ‌عباس بر تباهی تدریجی اراده جمعی طبقه کارگر و تثبیت بیش‌ازپیش سلطه حاکمان سیاسی می‌افزاید؛ البته هژمونیزه‌کردن چنین مجموعه‌ای، نتیجه توافقی آنی و مقطعی نیست و ارائه چنین ایدئولوژی متناقضی، بازتاب ساده‌اندیشه‌های طبقه حاکم نیست؛ بلکه سازوکاری حساب‌شده است که در فرایند اجرا، مناسبات طبقاتی متفاوتی را عرضه کرده و جهان‌نگری‌های مخالف و گاه متضادی را در میان قشر ناآگاه القا کرده است که بر تباهی بیش‌ازپیش آنان خواهد افزود:

«إِنَّ الشَّرْفِ الموروثِ يَبْنِي قَصْرَهُ مِنْ أَجْسَادِ الفُقَرَاءِ الضُّعَفَاءِ وَالكَاهِنِ يُقِيمُ الهَيْكَلَ عَلَى قُبُورِ المُؤْمِنِينَ المَسْتَسْلِمِينَ. الأَمِيرُ يُقْبِضُ عَلَى ذِرَاعِي الفَّلَاحِ المَسْكِينِ وَالكَاهِنِ يَمُدُّ يَدَهُ إِلَى جَبِيهِ. الحَاكِمُ يَنْظُرُ إِلَى أبنَاءِ الحَقُولِ عَابِسًا وَالمَطْرَانُ يَلْتَفِتُ نَحْوَهُمْ مُبْتَسِمًا وَبَيْنَ عُبُوسَةِ النَّمْرِ وَابْتِسَامَةِ الدَّبِّ يُعْنَى القَطِيعُ. الحَاكِمُ يَدْعِي تَمثِيلَ الشَّرِيعَةِ وَالكَاهِنُ يَدْعِي تَمثِيلَ الدِّينِ وَبَيْنَ الإِثْنَيْنِ تَعْنَى الأَجْسَادِ وَتَضَمُّجُ الأُرُواحِ»<sup>۴</sup> (همان: ۱۸۵).

از گفته فوق می‌توان دریافت که ماهیت و چگونگی تأثیرگذاری هژمونی بر نگرش افراد، امری پیچیده است و تأثیرگذاری متولیان بی‌اعتقاد کلیسا در شبکه پیچیده‌ای از روابط بین طبقات از ظاهری موجه و رویکردی گمراه‌کننده برخوردار است و این امر از آن‌روست که اساساً «فلسفه طبقه حاکم از صافی پیچیده ساده‌سازی‌های عامیانه بسیاری می‌گذرد و به عنوان «عقل سلیم» آشکار می‌شود و این همان فلسفه توده‌هایی است که اخلاق، رسوم و رفتارهای عادی جامعه را می‌پذیرند»

باز نمود هژمونی و اندیشه‌های ضد هژمونیک در داستان «خلیل کافر» امید جهان‌بخت لیلی، سمیه پرماس

(ویسنست، ۱۳۸۱: ۲۴۶) و با نگاهی غیرانتقادی، آن‌ها را همچون پاره‌ای از نظم طبیعی جهان می‌شمارند؛ چنان‌که خلیل، آنگاه که هنوز به درک آگاهانه نرسیده بود، به پذیرش فقر و فرمان‌بری محکوم می‌گردد و با ایراد سوگند وفاداری نسبت به اصول کشیشان به زندگی فقیرانه گردن می‌نهد و باورش این‌گونه شکل می‌گیرد که زندگی خفت‌بار در کلیسا، بسی باارزش‌تر از زندگی در میان مردم تهیدست است:

«أَوْفُقُونِي أَمَامَ الْمَذْبُوحِ قَاتِلِينَ أَفْسِمُ بِاللَّهِ وَقَدِيسِيهِ بَأْتِكَ قَدْ نَذَرْتُ الْفَقْرَ وَالطَّاعَةَ وَالْعِفَّةَ فَرَدَدْتُ

كَلَامِهِمْ قَبْلَ أَنْ أَفْهَمَ مَفَادَ كَلَامِهِمْ»<sup>۵</sup> (جبران، ۱۹۹۴: ۱۸۵).

بدین ترتیب می‌توان نمود این دیدگاه گرامش‌یابی که «استمرار تسلط طبقه حاکم در گرو رشد نکردن آگاهی واقعی در توده‌ها و پرولتاریاست» (غرایق، ۱۳۷۶: ۱۴) را در رویکرد کلیسیاییان شاهد بود که با تمسک به آن به حفظ استیلای طبقاتی خود و تغییر نگرش توده‌های مردم توفیق یافته و آنان را به پذیرش هژمونی سیاسی و مدنی در دایره بسته فرمان‌برداری به عنوان واقعیتی منطبق با عقل سلیم راضی نموده‌اند؛ به طوری که عامل سلطه از سوی کلیسا، نه تنها فرد؛ بلکه «هژمونی فرهنگی و تشکیلات» است که مردم سرزمین خلیل را از راه کنترل باورهای عمومی و تکوین ذهنیت به «آدمک‌هایی تشکیلاتی» تبدیل کرده که نه تنها نسبت به انفعال و واقعیت اطاعت خود از دستگاه سیاسی و کلیسا آگاه نیستند، که ساده‌دلانه چنین می‌پندارند انگیزه‌های عملشان همسویی با اخلاق و امور خردمندانه است:

«لَمْ أَكُنْ أَعْلَمُ بَأَنَّهُ يُوجَدُ مَكَانٌ غَيْرُ الدَّيْرِ يُمْكِنُ أَنْ أَعِيشَ فِيهِ لِأَنَّهُمْ عَلَّمُونِي الْكُفْرَ بِكُلِّ شَيْءٍ

إِلَّا مَعِيشَتَهُمْ حَتَّى ظَنَنْتُ بَأَنَّ هَذَا الْعَالَمَ هُوَ بَحْرُ أَحْزَانٍ وَشَقَاؤٍ وَأَنَّ الدَّيْرَ هُوَ مِينَاءُ الْخِلَاصِ»<sup>۶</sup>

(همان: ۱۷۵).

### ۲-۳. خلیل کافر؛ مؤسس مکتب فکری و ضدسلطه در توده‌های مردم

گرچه توده‌های مردم، سومین عنصر تشکیل‌دهنده هرم هژمونی در جوامع طبقاتی به شمار می‌روند؛ اما «گرامشی کاربرد واژه هژمونی را صرفاً به بورژوازی به عنوان طبقه‌ای اجتماعی محدود نکرد؛ بلکه آن را به منظور تعقیب سیر تکامل پرولتاریا نیز به کار می‌برد» (اعتماد، ۱۳۸۳: ۸۶) و درصدد بود «گروهی روشنفکر ارگانیک طبقه کارگر پدید آیند که قادر به رهبری طبقه خود در فرایند مبارزه با

هژمونی باشند» (میلنر، ۱۳۸۵: ۱۰۳). با توجه به این دیدگاه می‌توان گفت که طبقه فرودست نیز قادر است در نتیجه واژگون‌سازی هژمونی طبقه فرادست به آفرینش آزادی همگانی توفیق یابد. این شکل قضیه در داستان خلیل کافر تبلور شایانی دارد و جبران خلیل جبران کوشیده‌است تا با برجسته‌سازی شخصیت انقلابی خلیل در میان توده‌ها، اهمیت نقش روشنفکران و عقاید آن‌ها را در تضمین کسب هژمونی پررنگ سازد و چنان‌که شاهدیم تا قبل از جنبش خلیل، کلیسا به عنوان تنها نهاد توانمند جامعه مدنی که به رکنی جدانشدنی از دولت تبدیل شده و به جای حمایت از منافع مردم، منفعت شخصی و حاکم دولتی را خواستار است، توانست قشر فرودست را تنها با نفوذ در اذهان و شکل دادن نگرششان به سمت‌وسویی که خود می‌خواهد، با خواست‌های خویش همگام سازد و ضمن همکاری دوجانبه با حاکم سیاسی بر همه اقشار هژمونی داشته باشد؛ لیکن پس از ظهور خلیل، شاهد نماینده‌ای در طبقه فرودست هستیم که با رهبری فکری و اخلاقی، صیانت از حقوق مردم و مصلحت همگانی را پیگیر است. وی برای رسیدن به آرمان‌های آزادی‌بخش، با معرفی خود به عنوان فردی از قشر فرودست، ضمن دمیدن روح مسیحایی در کالبد بی‌روح اراده جمعی، آنان را به ایستادگی و یکپارچگی در جست‌وجوی استقلال و تشکیل بلوک تاریخی فرامی‌خواند و در حقیقت معتقد است که «یک حزب سیاسی انقلابی پرولتاریا، تنها زمانی پدیدار می‌شود و استوار می‌گردد که طبقه کارگر به استقلال خود، آگاهی یابد و در جهت تحمیل نیروی مترقی و تحول‌گرای خویش متمایل گشته و به اهرم تعیین‌کننده پروسه‌ای بدل شود که اقشار دیگر اجتماعی را نیز دربر می‌گیرد» (گرامشی، ۱۳۵۶: ۴۷):

«أنا واحد منكم أيتها الجموع وأؤمن بالله الذي يسمع نداء نفوسكم المتوجعة وأؤمن بالكتاب الذي يجعلكم إخوة متساوين أمام وجه الشمس وأؤمن بالتعاليم التي تحررني وتحرركم من عبودية البشر وثوقنا جميعاً بغير قيود على الأرض موطيء أقدام الله»<sup>۷</sup> (جبران، ۱۹۹۴: ۱۹۲).

هژمونی‌ای که به‌وسیله خلیل به عنوان رهبر جهادی طبقه فرودست در حال شکل‌گیری است، اندیشگانی و اخلاقی بوده و در ماهیت خود، خواهان گسترش برابری در میان همه طبقات جامعه است و چنین رویکردی به‌واقع تبلور این عقیده است که «وقتی طبقه‌ای برای رهایی خود از استیلا می‌جنگد، ایمان دارد که برای آزادی بشر به طور اعم تلاش می‌کند و بدین سبب می‌تواند به آرمان پیروزی و آرزوی آزادی متوسل شود که در سینه همه ستم‌دیدگان ریشه دارد» (فروم، ۱۳۸۱: ۲۳):

«ولكن سوف تغلب الرحمة على المساوة لأنها إلهية وسوف تمر مخاوف هذه الليلة بمجيء النهار»<sup>۱</sup> (همان: ۱۷۲).

خلیل با نظر به این منطق گرامشایی که «شکستن هژمونی فرهنگی در نظام سرمایه‌داری، نقش اساسی در امکان تحقق هژمونی فرهنگی ضد سرمایه‌داری دارد» (بشیریه، ۱۳۷۹: ۳۱) و «پرولتاریا فقط وقتی انقلابی است که به ایده هژمونی پرولتاریا واقف بوده و در راه تحقق آن گام بردارد» (اعتماد، ۱۳۸۳: ۴۵)، تنها راه گریز از سیطره حاکمان را در تولید آگاهی انقلابی و تغییر بینش سطحی‌نگر طبقه تحت سلطه می‌جوید و معتقد است در صورت نهادینه شدن این ایدئولوژی در آنان که انسان‌هایی مستحق برتری‌اند و می‌توانند در جهت کسب مواضع هژمونیک ضد سلطه گام بردارند، بندگی و وابستگی به طبقه فرادست را برنخواهند تافت:

«أيتها الإخوة، إنَّ الرجلَ الَّذِي أَقامَهُ خُضوعُكُمْ واستسلامُكُمْ سيُداً على حُقولِكُم قد أُخضِرني مَكثوفاً ليحاكِمَنِي أَمامَكم في هذا القُصْرِ المَبنيِّ فوقَ بقايا آبائِكُم ومُجدودِكُم... أمّا أنتم فقد تراكضتم مُسرِعِينَ مِنْ كلِّ ناحيةٍ لكي تَنظُرُوني مُتألِّماً...»؛ «أنا حُرَجْتُ مِنَ الدَّيرِ لِأَنِّي لَسْتُ آلَةً عَمياءَ بَلْ إنسانٌ يَرى وَيُسمَعُ»<sup>۲</sup> (جبران، ۱۹۹۴: ۱۹۱ و ۱۷۳).

سرچشمه خودشناسی و آگاهی خلیل، با بصیرت دینی و سیاسی‌اش پیوندی مستقیم دارد. او به خدا و پیامبر، ایمانی راستین داشته و آموزه‌های حق‌طلبانه و روشنگرانه‌اش را برگرفته از انجیل و مدیون آن می‌داند:

«هذه هي الحقيقة التي عرفتُها عندما قرأتُ تعاليمَ يسوع النَّاصِرِيِّ وهذا هو النُّورُ الَّذِي أبانَ لي الدَّيرَ ومَنْ فيه كهوتةٌ مُظلمةٌ...»<sup>۱</sup> (همان: ۱۷۶).

وی از منظری کاربردی به دین می‌نگرد و می‌کوشد با گسترش دانش سیاسی و تغییر نگرش طبقه فرودست به واقعیت‌هایی که پیشوایان اصیل دینی به آن‌ها اعتقاد داشتند، حقیقت زندگی را برایشان تبیین نماید؛ لذا با به چالش کشیدن عقاید نادرست شکل گرفته در اذهان طبقه کارگر درصدد بیدارسازی آنان برمی‌آید و با نقد باورهایی که آن‌ها را به رنج می‌افکند، زندگی نومیدانه‌ای را که طبقه فرادست موجبات پیدایش آن را ترسیم کرده‌اند، نکوهش می‌کند؛ چون در حقیقت معتقد است که «نقد هژمونی بورژوازی، مقدمه ضروری پیدایش آگاهی پرولتاریایی است» (وینست، ۱۳۸۳: ۲۴۷):

«باطلة هي الإعتقادات والتعاليم التي تجعل الإنسان تعساً في حياته لأن واجب الإنسان أن يكون سعيداً على الأرض وأن يعلم سبل السعادة»<sup>۱۱</sup> (جبران، ۱۹۹۴: ۱۷۵).

خلیل، ریشه تنگدستی و عامل زبونی قشر فرودست را در فقدان بصیرت، نبود اعتماد به نفس اجتماعی و تسلیم پذیری شان در برابر سلطه گران می یابد و با برخورداری از چنین اندیشه سیاسی بر ایجاد جبهه همبستگی بین طبقات فرودست تأکید دارد، ضمن آن که بی تحرکی و دل مردگی آنان را ناشی از خفقان حاکم بر جامعه و القای ایدئولوژی های سلطه جویانه به مردم معرفی می کند:

«أما الأبنائون فيظنون صامتين لأن القلوب المغلفة بالتراب لا تنكسر، لأن الأموات لا يتكفون»<sup>۱۲</sup> (همان: ۱۳).

مردم سرزمین خلیل در نتیجه ارزش ها، تصویرها و اندیشه های غلط پذیرفته بودند که در تنگدستی زندگی کنند؛ اما تداوم چنین رویه ای به شکل گیری شکافی فراینده بین فقیر و غنی منجر گردید؛ امری که بالاترین خطر سرنگونی نظام هژمونیک شیخ عباس محسوب می شد؛ از آن رو که مردم بی پناه جامعه در پی فساد طاقت فرسای سردمداران، همچون آتشی در زیر خاکستر بودند تا به محض ایجاد تلنگری فکری و عقیدتی، همه باورهای بی اساس گذشته را به فراموشی سپارند و خلیل را با همه اندیشه های آزادی خواهانه اش بپذیرند و تصمیم خود را مشتاقانه به او تفویض نمایند. این مسئله، تداعی گر دیدگاه گرامشی پیرامون انقلاب توده هاست که معتقد است: «توده ها برای انقلاب به ایدئولوژی انقلابی نیاز دارند. افکار را روشن فکران ایجاد می کنند، بعد آن را به توده ها بسط می دهند و به وسیله آن ها این افکار را عملی می سازند. توده ها نمی توانند به همت خودشان به خود آگاهی دست یابند. آن ها به کمک نخبگان اجتماعی نیاز دارند و به محض این که تحت تأثیر این افکار قرار می گیرند، می توانند به کنش هایی دست یازند که به انقلاب اجتماعی می انجامد» (ریترز، ۱۳۷۴: ۱۹۸).

بنابراین رویکرد انتقادی و سازنده ای که جبران در داستان «خلیل کافر» برای مردم لبنان ترسیم می کند، از صبغه روشنگری، ابتکار عمل و خیزش به سوی حق طلبی حکایت دارد و بدین وسیله می کوشد با ایدئولوژی استثمارکننده القاشده در جامعه به هموردی برخیزد. در این باره ارنست فیشر، اندیشمند آلمانی در زمینه فلسفه هنر معتقد است که «هنر اصیل، همواره از محدودیت های ایدئولوژیکی زمانه خود فراتر می رود و شناختی از واقعیت ها برای مردم فراهم می آورد که

ایدئولوژی، آن را از نظرها پنهان می‌سازد» (ایگلتون، ۱۳۸۳: ۴۲). با این بیان تا پیش از ظهور خلیل، مردم به شیخ‌عباس به عنوان نماینده تام‌الاختیار سیاسی احترام گذاشته و سرچشمه عقاید و باورهای دینی خود را از کشیشان می‌دانستند و هیچ‌گونه نارضایتی از خود بروز نمی‌دادند؛ لیکن همین مردم فقیر و بی‌دست‌وپا به محض آگاهی یافتن از عقاید خلیل و رسیدن به خودآگاهی و درک حقیقت زندگی، نه تنها در مقابل اجحاف و سیاست‌های دوگانه حاکمان سکوت نمی‌کنند، بلکه با تمام وجود به دفاع از خلیل پرداخته و در جهت بازگرداندن آزادی و حقوق به‌یغمارفته خود، جویای گسترش حق و عدالت می‌شوند، به طوری که بعد از سخنان توفانی خلیل، یکی پس از دیگری به پشتیبانی علنی و عملی از وی قدم نهاده و بدین وسیله جرقه‌های انقلاب خلیل را شعله‌ور می‌سازند:

«إِنَّ الشَّابَّ الَّذِي أَحْضَرْتَهُ مَكْتُوفًا لِكَيْ تُحَاكِمَهُ كَمُجْرِمٍ أَتَيْنَاهُ، قَدْ أَنْارَ قُلُوبَنَا الْمَظْلَمَةَ وَحَوَّلَ

بَصَائِرَنَا نَحْوَ سُبُلِ الْحَقِّ وَالْمَعْرِفَةِ»<sup>۱۳</sup> (جبران، ۱۹۹۴: ۲۰۱).

مردم ستم‌دیده و فرودست، همچون نابینایانی بودند که با عقاید وهم‌آلود کلیسا رشد یافته و این باور در آن‌ها نهادینه شده بود که باید از هر نظر فروتر از حاکمان سرزمینشان باشند. آنان در سراسر زندگی در فضای فکری مطابق با میل و خواسته حاکمان محصور بودند و خلیل به عنوان مُنجی با سخنان روشنگرانه و سراسر انسانیت، روح آنان را از حصار افکار پوچ رهایی بخشید و از اُبژه صرف قدرت‌های تاریخی و سیاسی به کنشگر واقعی تاریخ مبدل ساخت؛ امری که یادآور دیدگاه گرامشی پیرامون نقش روشنفکران در ریشه‌کن کردن قدرت هژمونی سرمایه‌دارانه است: «کارگران، هیچ امکاناتی چون منابع مادی و دسترسی به ابزار قهر ندارند تا نوعی جنگِ سنگ‌به‌سنگ مؤثر راه بیندازند؛ یگانه سلاحشان روشنفکران ارگانیک‌اند که به یمن رابطه نزدیکشان با طبقه کارگر چه‌بسا نوعی ایدئولوژی سیاسی بی‌روانند که اراده جمعی را پیرامون هژمون بدیل (ضد هژمونی) شکل دهد» (بوروی، ۱۳۹۳: ۹۲).

## نتیجه‌گیری

برآیند پژوهش نشان می‌دهد که جبران در داستان «خلیل کافر» در قامت استراتژیست توسعه‌ناهمگن، از ادبیات به عنوان آیین تمام‌نمای جامعه مسیحیت بهره‌جسته و با ترسیم دغدغه‌های شخصیت اصلی داستان به نقد سازنده اوضاع آکنده از تلخ‌کامی جامعه لبنان می‌پردازد. وی با آگاهی

از عملکردهای هژمونی سیاسی و مدنی، روشنفکران ارگانیک طبقه فرودست را به قیام علیه نظام هژمونیک و برملا کردن نقشه‌های انحرافی سردمداران آن فرامی‌خواند و با اعتقاد به کارکردهای هژمونی فرهنگی، شکل‌گیری جهان‌بینی و ایدئولوژی نوین برای طبقه زحمت‌کش را به عنوان امری رهگشا و امری زیربنایی در رأس امور قرار می‌دهد و معتقد است در نتیجه تغییر نگرش، روشنگری و برخورداری طبقه فرودست از ظرفیت رهبری هژمونیک، بنیان اقتصادی نیز رشد خواهد کرد و به پیروزی آنان خواهد انجامید؛ همان‌گونه که خلیل با کشف آرزوهای ذهنی طبقه کارگر و تلاش در جهت تأسیس قطب مردمی یکپارچه توانست فرودستان را از سلطه استبداد برهاند. جبران همچون گرامشی، ناآگاهی اجتماعی و نبود اعتمادبه‌نفس در نزد مردم را از اصلی‌ترین مفروضات و مقدمات به‌وجودآمدن نظام هژمونیک می‌شمارد و معتقد است هرچه خودآگاهی و بصیرت سیاسی قشر فرودست بیشتر باشد، احتمال روی‌آوردنش به سلطه‌گران و گرو نهادن آزادی‌اش در چنگ آنان بعیدتر خواهد بود؛ همان‌گونه که شیخ‌عباس به‌منظور تداوم هژمونی خود، اربابان سودجوی کلیسا را به‌مثابه کارگردانانی در پس پرده می‌گمارد تا با ترویج باورهای نادرست به نفع حاکمان، مردم را از درک حقایق زندگی گمراه سازند.

هژمونی شکل‌گرفته در این داستان را می‌توان به دو نوع، قابل تفکیک دانست: الف) «هژمونی توأم با قهر و اقتاع» که به قبل از خودآگاهی خلیل و تلاش او در جهت بیداری مردم ستمدیده مربوط می‌شود؛ ب) «هژمونی روشنگرانه بر مبنای فرهنگ و اندیشه» که با جنبش انقلابی خلیل و ایراد سخنان پرمعنایش تحقق می‌یابد. رهبران هر دو طبقه: شیخ‌عباس و خوری‌الیاس در فرادست و خلیل در فرودست، در مجموع با رویکردی فرهنگی درصدد همگامی عقیده و اندیشه مردم با تصمیمات خود برمی‌آیند؛ با این تفاوت که شیخ‌عباس با تمسک به کلیسا و ترویج عقاید بی‌منا که کشیشان در اذهان مردم ناآگاه رسوخ می‌دادند، بر ذهنیت مردم تأثیر گذاشته و آن‌ها را در جهت منافع سیاسی و مواضع هژمونیک خویش به پیش می‌رانند؛ ضمن آن‌که با ارائه امتیازات ناچیز مالی، در راه تثبیت سلطه خود بر فرودستان بینوا می‌کوشد؛ اما خلیل در قشر فرودست با اتخاذ رویکردی فرهنگی - ایجابی و در پیش گرفتن رویه ارشاد مردم بر اساس رضایت، به القای اندیشه‌های روشنگرانه و رهایی‌بخش پرداخته و در پی تثبیت مواضع صالح‌طلبانه خویش و جلب هماهنگی مردم در جهت انقلاب علیه استبداد برمی‌آید.



## پی‌نوشت‌ها

۱. فرمان‌بری آن بیچارگان از شیخ‌عباس و بیم از خشونتش صرفاً ناشی از ناتوانی آنان و قدرتش نبود؛ بلکه از تهیدستی و نیازشان به وی سرچشمه می‌گرفت. آن‌ها زمین را شخم می‌زدند و کاشت و درو می‌کردند؛ لیکن در نتیجه رنج خود، فقط مقداری گندم نصیبشان می‌شد که در برابر گرسنگی نجاتشان نمی‌داد؛ از این رو اکثرشان قبل از پایان زمستان به نان شب محتاج می‌شدند و یکی پس از دیگری به نزد شیخ‌عباس رفته و با گریه و التماس از او دیناری یا اندکی گندم قرض می‌گرفتند.
۲. بدین ترتیب، آن بیچارگان همواره زیر دین شیخ‌عباس باقی می‌ماندند و به دلیل نیازشان به او زندانی‌اش بودند و از خشمش بیم داشتند و خواستار خشنودی‌اش بودند.
۳. از ابتدای روزگار، گروه برخوردار از منزلت موروثی، با کاهنان و رؤسای دینی در برابر مردم، هم‌پیمان بوده‌اند. شیخ‌عباس به عنوان سرپرست و حاکم روستا، دوستدار کشیشان بود و از آداب و آموزه‌هایشان پاسداری می‌کرد؛ زیرا آن‌ها در از بین بردن آگاهی و برپاداشتن روحیه اطاعت بی‌چون‌وچرا در دل کشاورزان و دهقانان، با او همدست بودند.
۴. پادشاه، کاخش را بر پیکر فقیران محروم بنا می‌کند و کاهن، معبد را بر گور مؤمنان بیچاره؛ امیر، بازوی دهقان مسکین را می‌گیرد و کاهن دستش را به جیب او دراز می‌کند؛ حاکم به فرزندان کشاورزان ترش‌روی می‌کند و اُسقف، به آن‌ها لبخند می‌زند. در میان آخم پلنگ و لبخند گرگ، گوسفندان تلف می‌شوند؛ حاکم، نمایندگی قانون را ادعا می‌کند و کاهن، نمایندگی دین را! میان این دو، جسم و روح آدمیان به فنا می‌رود.
۵. مرا در مقابل محراب نگه داشتند و گفتند: به خدا و قدیسان سوگند یاد کن که به فقر، فرمان‌بری و پاک‌دامنی پایبند خواهی بود، من نیز حرفشان را تکرار کردم بی آن‌که مفهوم سخنشان را بدانم.
۶. نمی‌دانستم که غیر از کلیسا نیز جایی وجود دارد که می‌توان در آن زیست. آن‌ها به من آموختند که هر چیزی جز آیین زندگی‌شان کفر است؛ تا حدی که گمان کردم دنیا، دریای غم‌ها و بدبختی‌ها و کلیسا، تنها لنگرگاه نجات است.
۷. ای مردم! من، یکی از شما هستم و به خدایی ایمان دارم که صدای دل‌های پردرد شما را می‌شنود و به کتابی ایمان دارم که من و شما را در برابر خورشید، برادر و برابر می‌شمارد و به تعالیمی ایمان دارم که من و شما را از بندگی بشر می‌رهاند و باعث می‌شود که آزادانه بر روی زمین که قدمگاه خداست، پایدار باشیم.
۸. سرانجام رحمت و عطف که صفتی الهی است، بر سنگدلی پیروز خواهد شد و نگرانی‌های امشب با فرارسیدن فردایی روشن پایان می‌یابد.
۹. ای برادران، آدمی که فروتنی و تسلیم‌پذیری‌تان او را صاحب کشتزارهایتان کرده‌است، مرا دست‌بسته به اینجا آورده تا در برابر شما در این کاخی که بر قبرهای پدران و نیاکانتان ساخته شده، محاکمه کند... اما شما

از هر سو آمدید تا با تأسف به حالم بنگرید. من از کلیسا بیرون آمدم؛ چون ابزاری بی جان نیستم؛ بلکه انسانی بینا و شنوایم.

۱۰. این، همان حقیقتی است که بدان واقف شدم، آنگاه که تعالیم مسیح (ع) را خواندم.
۱۱. عقاید و آموزه‌هایی که انسان را در زندگی به فلاکت و سیه‌روزی می‌کشاند، جملگی باطل است؛ چراکه انسان باید بر روی زمین خوشبخت باشد و راه‌های سعادت را دریابد.
۱۲. مردم لبنان خاموش‌اند؛ زیرا قلب‌های غبارآلود، شکسته نمی‌شوند؛ همان‌گونه که مردگان، اشکی نمی‌ریزند.
۱۳. جوانی را که دست‌بسته احضار نمودی تا به عنوان مجرم و گناهکار محاکمه کنی، قلب‌های تاریک ما را روشن کرد و دیدگان ما را نسبت به حقیقت و معرفت متحول ساخت.

## کتابنامه

### الف) عربی

- إشكروفت، بیل (۲۰۱۰)، *دراسات ما بعد الكولونيالية*، ترجمة أحمد الزوي، القاهرة: المركز القومي للترجمة.  
 جبران، جبران خلیل (۱۹۹۴)، *المجموعة الكاملة لمؤلفات جبران خلیل جبران*، بیروت: دار الجیل.  
 المعوش، سالم (۱۴۳۲)، *الأدب العربي الحديث*، ط ۲، بیروت، لبنان: دار النهضة العربية.

### ب) فارسی

- آبرکرامی، نیکلاس و دیگران (۱۳۶۷)، *فرهنگ جامعه‌شناسی*، مترجم: حسن پویان، تهران: چاپخش.  
 آزادارمکی، تقی (۱۳۹۳)، *مکتب‌ها و نظریه‌های جامعه‌شناسی*، تهران: علم.  
 ابوالقاسمی، محمدجواد (۱۳۸۵)، *شناخت فرهنگ*، تهران: عرش پژوه.  
 اعتماد، شاپور (۱۳۸۳)، *معادلات و تناقضات آنتونیو گرامشی*، تهران: طرح نو.  
 ایگلتون، تری (۱۳۸۳)، *مارکسیسم و نقد ادبی*، مترجم: اکبر معصوم‌بیگی، تهران: دیگر.  
 برتنز، یوهانس‌ویلم (۱۳۸۲)، *نظریه ادبی (مقدمات)*، مترجم: فرزانه سجودی، تهران: آهنگ دیگر.  
 بوراوی، مایکل (۱۳۹۳)، *مارکسیسم جامعه‌شناسانه: همگرایی آنتونیو گرامشی و کارل پولانی*، مترجم: محمد مالجو، تهران: نی.  
 بشیریه، حسین (۱۳۷۹)، *نظریه‌های فرهنگی در قرن بیستم*، تهران: آینده پویان.

بازنمود هژمونی و اندیشه‌های ضد هژمونیک در داستان «خلیل کافر» امید جهان‌بخت لیلی، سمیه پرماس

راجر، سایمون (۱۳۹۴)، درآمدی بر اندیشه‌های سیاسی آنتونیو گرامشی، مترجم: محمدکاظم شجاعی، تهران: سبزان.

ریتزر، جورج (۱۳۸۹)، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، مترجم: محسن ثلاثی، چاپ پانزدهم، تهران: علمی.

ستوده، هدایت‌الله (۱۳۷۸)، جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی، تهران: آوای نور.

سیدی، سیدحسین (۱۳۸۴)، به باغ همسفران: دربارهٔ جبران و سپهری، مشهد: دانشگاه فردوسی.

طلایی، مرتضی (۱۳۹۳)، درآمدی بر نظریه‌های فرهنگی، اصفهان: نگارخانه.

فروم، اریک (۱۳۸۱)، گریز از آزادی، مترجم: عزت‌الله فولادوند، تهران: مروارید.

گرامشی، آنتونیو (۱۳۵۶)، گزیده‌ای از آثار آنتونیو گرامشی، تهران: کتاب‌های جیبی.

----- (۱۳۶۲)، نامه‌های زندان، مترجم: مریم علوی‌نیا، تهران: آگاه.

----- (۱۳۷۸)، شهریار جدید، مترجم: عطا قادی‌کلانی، تهران: دنیای نو.

----- (۱۳۸۴)، دولت و جامعه مدنی، مترجم: عباس میلانی، تهران: اختران.

میلنر، آندرو (۱۳۸۵)، درآمدی بر نظریهٔ فرهنگی معاصر، مترجم: جمال محمدی، تهران: ققنوس.

وینسنت، آندرو (۱۳۸۱)، نظریه‌های دولت، مترجم: حسین بشیریه، چاپ سوم، تهران: نی.

## مجلات

آزادارمکی، تقی (۱۳۸۵)، «سوژه و قدرت: تحلیل چگونگی شکل‌گیری ذهنیت در مطالعات فرهنگی»، نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۷، تهران: دانشگاه تهران، صص ۱۲۵-۱۵۶.

غرایاق‌زندی، داود (۱۳۷۶)، «رابطه جامعه مدنی و دولت: بررسی تطبیقی لاک و گرامشی»، راهبرد، شماره ۱۴، تهران: پژوهشکده تحقیقات راهبردی، صص ۱-۱۶.

## تظهرُ الهيمنة و الآراء المضادة للهيمنة في قصة «خليل الكافر»

(في ضوء نظرية أنطونيو جرامشي)

أميد جهانباخت ليلي<sup>١\*</sup>، سمية پرماس<sup>٢</sup>

١. أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة جيلان

٢. طالبة الدكتوراة في اللغة العربية وآدابها بجامعة الدولية الإمام الخميني

## الملخص

يُعتبر أنطونيو جرامشي الإيطالي (١٩٣٧) من كبار المنظرين والمناضلين للرأسمالية وهو مؤسس مفهوم الهيمنة؛ المشروع الذي يتركز في الخطوة الأولى على السُّلطة الثقافية والإيديولوجية ويركز على أثر التفكير والإرادة كوسيلة لتغيير التاريخ والسُّلطة الاجتماعية ويبني دعائم خطته على رفض الطبقة وإحداث التغيير في نظام الإستيلاء نحو الرضا العام. تحدف هذه المقالة إلى التحليل الاجتماعي لقصة خليل كافر لمؤلفها جبران خليل جبران في ضوء نظرية الهيمنة لأنطونيو جرامشي ومما دعانا إلى القيام بهذا البحث هو تماثل آراء جبران الاجتماعية مع نظرية الهيمنة لجرامشي إذ أنه في هذا الإنتاج يقوم بتحصيص الطبقة والسُّلطة السائدة على المجتمع الإقطاعي محلاً وناقداً مدققاً ويعرض في أثره هذا مجتمعاً حافلاً بالضغط والسحق من قبل الطبقة المسيطرة على الطبقات الأخرى. في الحقيقة ينوي جبران من خلال خلق شخصية خليل النائر تمحيص وإدانة الطبقة والتنويه بالمساواة بين الشرائح البشرية؛ المساواة التي لا يمكن إقامتها في المجتمع إلا عن طريق تنوير الرأي العام وتعزيز الإيديولوجية في أذهان الطبقة السفلى. نظراً لنتائج البحث يمكن القول بأن جبران في هذا الأثر إذ يعتقد بتأثير الدعامية الاقتصادية فهو يُولي اهتماماً بالغاً الدور الفاعل للإيديولوجية والسُّلطة الثقافية في تحديد وتغيير البنى الاجتماعية والاقتصادية وفي ضوء الإيديولوجيات التنويرية والتثقيمية يؤمن بانتصار الشريحة الضعيفة على القوى المسيطرة والقدرات السياسية والرأسمالية.

الكلمات الرئيسية: أنطونيو جرامشي؛ نظرية الهيمنة؛ جبران خليل جبران؛ خليل كافر.